

هدایة المتعلمین

فی الطب

ابوبکر ربیع بن احمد
الاخوینی البخاری

چاپ دوم

مشهد ۱۳۷۱ ش

هدایة المتعلمین فی الطب. ابوبکر ربیع بن احمد
الاخوینی البخاری (چاپ دوم: مشهد، ۱۳۷۱ ش)

در قرنهای سوم و چهارم و پنجم هجری، سرزمینهای اسلامی، خصوصاً ایران، مرکز رشد و گسترش علم و فلسفه و حکمت الهی و هنر و معرفت شده بود و علاوه بر زبان تازی که زبان مشترک مسلمانها گردیده بود، زبان فارسی نیز به آن اندازه از عمق و وسعت و پختگی رسیده بود که هم «زبان دین» شده بود و هم «زبان علم».

از جمله علومی که پیشرفتی بسزا کرده بود، «پزشکی» بود که از بخت نیک، بعضی از کتابهای مربوط به آن امروز نیز در دست است و چه بسا کتابها و رساله های پزشکی متعلق به آن دوران، که هنوز ناشناخته مانده و در کتابخانه ها و یا «انبار کتب» خاک فرسود شده است.

تاریخ پزشکی در ایران زمین، سابقه ای بس طولانی دارد و تا آنجا که از منابع موجود و قرائن تاریخی برمی آید، پیش از ظهور اسلام، ایران نیز مانند بسیاری از کشورها، از طب یونانی بهره می جست. چنانکه پادشاهان هخامنشی، در دربار خود از طبیبان یونانی استفاده می کردند و «پزشک مخصوص» آنان یونانی بود. داریوش اول، طبیبی یونانی داشت به اسم

تأهلی در

هدایة المتعلمین فی الطب

علی محمد هنر

«مؤکدس» از اهالی کروتون در جزیره سالوس؛ و اردشیر اول، پزشکی یونانی به نام «اپولیندس» را در خدمت داشت.

اردشیر دوم که در اواخر قرن پنجم قبل از میلاد مسیح (ع) حکومت می کرد؛ پزشکی یونانی داشت که «کتزیاس» نامیده می شد و این شخص همان است که شهرتش در تاریخ نویسی، پیش از پزشکی است.

شاپور دوم، پزشکی یونانی را (تشودوروس نام) برای معالجه خود به ایران دعوت کرد و سپس او را به استادی طب در دانشگاه «جندی شاپور» برگماشت. پس از هخامنشیان، سلاطین ساسانی نیز با وجود نهی شدید دینی، به پزشکان یونانی و سُرّیانی مسیحی رجوع می کردند...

در دوران عباسی و قرنهای نخستین هجری، کتابهای پزشکان نامدار یونانی، خصوصاً کتابهای «بقراط» و «جالینوس» و «دروفوس» و «اوریباسیوس» و «پاولوس» و «دیسقوریدس» به عربی برگردانده شد و کسانی مانند «حُتّین بن اسحق» و «قسطابن لوقا» و «عیسی بن یحیی» و «عبدالرحمن بن علی» از راه ترجمه کتابهای ایشان به تازی، باعث پیشرفت دانش پزشکی در میان مسلمانها شدند.

خلیفای عباسی نیز «پزشکان مخصوص» خود را، از میان سُرّیانیهای مسیحی و نسطوری انتخاب می کردند؛ چنانکه «ابن ماسویه» و «حُتّین بن اسحق» و «بختیشوع» و فرزندانش، برای

۴. خوش خلق و مهربان و خوش سخن و پر حوصله باشد؛
 ۵. برای نشان دادن مهارت خود در کار پزشکی، امتحان داده باشد؛

۶. قبل از معالجه مؤمنان و بهدینان، کافری بت پرست را درمان کرده باشد تا اگر دچار اشتباه شود؛ شخصی مؤمن و دیندار تلف نشود؛

۷. اگر سه نفر بت پرست را معالجه کند و هر سه بمیرند؛ دیگر، حق معالجه نخواهد داشت؛

۸. در صورت لزوم، هر روز به عیادت بیمار برود؛
 در همین کتاب، پزشکان را، از نظر دینداری و اخلاق، به سه گروه تقسیم می کند:

۱. گروهی که از روی تقوای دینی به درمان بیماران می پردازند و به مسائل مادی بی توجهند؛

۲. گروهی دیگر که با داشتن اعتقادات مذهبی و رعایت اصول اخلاقی، گوشه چشمی هم به مادیات دارند؛

۳. گروه آخر که هدفشان از حرفه پزشکی، فقط پول درآوردن و ثروتمند شدن است.

آنگونه که از تاریخ الحکماء قسطنطینی (تصحیح Julius Lippert، لیزینگ، ۱۹۰۳م، ص ۱۳۳) برمی آید، رئیس کل پزشکان، «درستاباذ» (=درستبذ) نامیده می شده است...

در دوران اسلامی، خصوصاً در زمان عباسیان-یعنی از سال ۳۲۰ قمری که القاهر بالله به خلافت رسید- علم طب در بغداد و دیگر شهرهای مسلمان نشین، رونق کامل داشته است و اسامی بی شمار پزشکان ایرانی و کتابهای آنان را می توان در کتابهایی از قبیل: الفهرست محمد بن اسحاق ندیم و تاریخ الحکماء قسطنطینی و هیون الاطبایة فی طبقات الاطبایة ابن ابی أصیبعه و «کشف الظنون» کاتب چلبی معروف به حاجی خلیفه و... یافت.

مسلمانها و از آن جمله ایرانیان، گذشته از مترجمان بسیار عالقدر، پزشکان بزرگ و دانشمندی داشته اند که در علم طب تحقیقات ارزنده و گرانبهایی کرده اند؛ مانند: علی بن رین طبری که اهل مرو بوده و در خدمت خلیفه المتوکل علی الله می زیسته و در سال ۲۳۵ قمری کتاب مهم فردوس الحکمه را تألیف کرده است. وی استاد بزرگترین پزشک عالم اسلام «محمد بن زکریای رازی» بوده است.

محمد بن زکریا، اهل ری، تألیفات بسیار داشته که در بعضی از مآخذ، تا ۲۳۷ کتاب به او نسبت داده اند. مهمترین کتاب یا رساله او درباره «آبله و سرخجه» است؛ اما بزرگترین کتاب وی الحاوی است که آن را کاملترین کتاب طبی شمرده اند.

ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، معروفترین پزشک اسلامی

هارون الرشید و اولاد او طبابت می کردند. با این همه، از «طب هندی» نیز نباید غافل بود که ظاهراً از زمان ساسانیها، در ایران، رو به پیشرفت گذارده بود؛ چه وجود اسامی گیاهان دارویی مانند: آشنان، بلبله، بلادور، بنگ، بیش، جاوسیر، جوزبویا، تاتوره، دارچین، زنجبیل، صندل، فلفل، قرنفل، کافور، نارگیل، نیلوفر، نیل-همه از اصل هندی- این نظر را ثابت می کند.

از این موارد که بگذریم، آنگونه که از فحوای کتاب دشوارخوان و پیچیده «دین گرت» برمی آید؛ در باب «هوسپارم» از کتاب اوستا، به طور مشروح درباره پزشکی و پزشکان، سخن رفته است؛ از جمله اینکه:

۱- «اورمزد» برای رفع هر مرضی، یک گیاه آفریده است؛
 ۲- پزشک حق دارد که بر طبق قوانین وضع شده، حق معاینه و معالجه خود را دریافت کند، که مقدار آن، بستگی به این داشته است که مریض، مالک خانه یا مالک ده یا رئیس یک ناحیه یا رئیس مملکت و یا از فقرا باشد؛

۳- حق معالجه، بر حسب آنکه پزشک، تمام بدن یا فقط یک عضو را درمان کند، متفاوت بوده است؛

۴- پزشک باید بیمار را با احتیاط کامل درمان کند و اگر در پی راحت خود باشد و در عیادت بیمار، سهل انگاری نماید، مرتکب جنایتی نابخشودنی شده است؛

۵- اگر پزشک ایرانی پیدا نشود؛ رجوع به طبیبان بیگانه مانعی ندارد؛ ولی اگر کسی به طبیب ایرانی دسترسی داشته باشد و به پزشک خارجی، مراجعه کند، گناه کرده است.

در نسک «نیکا دوم» از اوستا گذشته از شرح و تفصیلاتی در باب پزشکی و دامپزشکی، از موضوع دیگری سخن می رود که عبارت است از نگاهداری مجرم مستحق اعدام، برای عمل «تشریح» و یادگیری نوپزشکان.

در کتاب ویدیوداد (=وندیداد) از اوستا، انواع معالجه بیماران، به سه طریق بیان شده است:

به وسیله باکارد (=عمل جراحی)؛ با گیاهان؛ با دعا.
 در کتابی طبی به فارسی میانه، از شرایط طبیب، اینگونه یاد شده است:

۱. در معاینه و تشخیص امراض، مهارت داشته باشد؛
 ۲. اعضای بدن و مقاصل را بخوبی بشناسد؛
 ۳. نسبت به ادویه معرفت کامل داشته باشد؛



است. تألیفات او زیاد است و ظاهراً بیش از صد کتاب و رساله داشته که فقط دو تای آنها به فارسی است. قانون معروفترین کتاب پزشکی در قرنهای متمادی است که ابتدا ترجمه لاتینی آن در ۱۴۷۳ میلادی، به چاپ رسید و سپس متن عربی، در سال ۱۵۹۳ مسیحی در شهر رُم طبع شد. آن طور که حساب کرده اند؛ این کتاب تقریباً شامل یک میلیون کلمه است و تا سال ۱۶۵۰ میلادی، کتاب درسی پزشکان اروپایی بوده است ...

کهن ترین کتاب شناخته شده طبّی به فارسی **الابنیه عن حقایق الادویه** یا: **روضة الانس و منفعة النفس** است، تألیف ابومنصور موفّق بن علی الهروی که از آن فقط دو نسخه تاکنون شناخته و شناسانده شده است: یکی نسخه مورخ ۴۴۷ قمری که کاتب آن، ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی، شاعر معروف و صاحب لغت **فُرس و گرشاسب نامه** است و ابتدا، در سال ۱۸۵۹ مسیحی، به دست خاورشناس اروپایی زیلگمان با مقدمه ای به لاتین با چاپ سری طبع گردید و سپس، عبدالخالق آخوندوف بادکوبه ای آن را در سنه ۱۸۹۳ مسیحی، به آلمانی ترجمه کرد و با شرحی مبسوط و ممتع به چاپ رساند.

ABDUL - CHALIG ACHUNDOW: DIE PHARM-
AKLOGISCHEN GRUNBRÄTZE DES ABU MANSUR
MUWAFFAG BIN ALI HARAWI, ZUM ERSTEN
MALE NACH DEM URTEXT ÜBERSETZT UND MIT
(ERLÄRUNGEN VERSEHEN, BAKU, 1893.

متن فارسی این کتاب را که شادروان «احمد بهمنیار» در سال ۱۳۲۹ شمسی تصحیح کرده بود، در سال ۱۳۴۷ به همت مرحوم دکتر حسین محبوبی اردکانی، در سلسله انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رسید. در حین چاپ کتاب، نسخه دیگری از «الابنیه» یافته شد که پیشترها، متعلق به مرحوم ابو عبداللّه زنجانی بوده است و آقای استاد محمد تقی دانش پژوه، در سال ۱۳۴۵ شمسی، در ضمن مقاله ای که در مجله «راهنمای کتاب» (سال نهم، شماره ۵) در باب این نسخه نوشت، مشخصات آن را برشمرد.

در سال ۱۳۵۳ خورشیدی، از دکتر منوچهر امیری فرهنگ **داروها و واژه های دشوار** یا تحقیق درباره کتاب الابنیه، در سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران به چاپ رسید که حاصل چند سال کار طاقت فرسا و جانکاه در باب شرح و توضیح لغات و اصطلاحات الابنیه بود.

آنچه ناگفته ماند، این است که الابنیه درباره ۵۸۴ کلمه و ماده از موادّی که می تواند در مداوا به کار رود و خواصّ طبّی هر یک، براساس طبّ هندی، نوشته شده است.

بخشی از این متن مهم، به صورت چاپ عکسی، در سال ۱۳۴۴ شمسی در تهران انتشار یافت. متن دیگر نیز از قرن چهارم هجری با نام **دانشنامه میسری** است از حکیم میسری، که منظومه ای است در پزشکی، به فارسی دری، و ظاهراً کهنترین کتاب از نوع خود.

صاحب این منظومه گوید (عکس نسخه خطّی، کتابخانه ملی پاریس، برگ b4):

من این گفتار را اندام دادم

و دانش نامه اول نام دادم

من این را گفتم اندر ماه شوال

بشصت و سیصد و هفت آمده سال

و نیز آورده است (برگ ۱۶۳، a):

«بسال سیصد و هفتاد بودیم

کز این نامه همی پر دخته شودیم»

بنابر آنچه نقل آمد، کار سرودن منظومه که در شوال سنه ۲۶۷ قمری شروع شده بود، در سال ۳۷۰ هجری قمری به پایان رسیده است.

این متن، سالی چند پیش از این، در تهران به چاپ رسیده است. متن دیگری به فارسی جدید، در زمینه پزشکی و مربوط به قرن چهارم هجری، **هدایة المتعلّمین فی الطبّ** است که موضوع اصلی این یادداشت است و به بررسی آن خواهیم پرداخت. بی گمان، مهمترین کتاب طبّی فارسی در گذشته های دور، **ذخیره خوارزمشاهی** در دوازده مجلد، از زین الدین سید اسماعیل جرجانی (پزشک نامدار قرن ششم هجری) است که قریب چهارصد و پنجاه هزار کلمه است و سی سال قبل از این، به صورت «فاکسیمیل» در تهران در یک مجلد چاپ شده است.

جرجانی کتابهای دیگری هم دارد، مانند: **الاعراض الطّیبه و المباحث العلالّیّه** که ملخّص **ذخیره خوارزمشاهی** است و در ۱۳۴۵ شمسی، با چاپ تصویری در تهران انتشار یافته است ...

از کتابهای مهم و معتبری که بازگی انتشار یافته است، چاپ دوم **هدایة المتعلّمین فی الطبّ** تألیف ابوبکر ربیع بن احمد الأخوینی البخاری است که به اهتمام آقای دکتر متینی - استاد پیشین دانشکده ادبیات مشهد - و از سوی انتشارات دانشگاه مشهد در اختیار علاقه مندان قرار گرفته است.

طبع دوم این کتاب که به پیشنهاد کنگره بین المللی تاریخ پزشکی در اسلام و ایران، به صورت افست، انجام پذیرفته است (پیشگفتار،

کتاب مجموعاً دارای دوست باب است :

- قسمت اول: پنجاه و یک باب، درباره عناصر و امزجه و اخلاط و اعضای مفرد و مرکب بدن و ... ؛

- قسمت دوم: یکصد و سی باب، در بیماریها و معالجه آنها، به طور جداگانه، از قرق سر تا ناخن پا؛

- قسمت سوم: نوزده باب، در مورد حمیات و انواع تب و ... این کتاب، نتیجه تجربیات بسیار و حاصل سالها کار عملی دقیق پزشکی است که «تجربه و تحقیق» را اساس کار خود قرار داده است.

او خطاب به فرزند خود می نویسد: «من ترا آن چیزها کفتم بدین کتاب کی من از موده ام مکر آن چیزی که کویم فلان جنین می کوید؟ ان نیاز موده یوم. این بدان کفتم تا ترا غلط نیفتد ...» (ص ۵۸۷). نیز، مؤلف نوشته است: «من بسیار علاج کردم بدین بیماریها و هرج اینجا یاد می کنم؛ آنست که آزموده ی منست و اما آنچه مرابوی تجربت نیست؛ یاد نکنم ...» (ص ۳۰۲).

در پی آنچه از مؤلف نقل آمد؛ ضرورت دارد که اظهار نظر پزشکی دیگر آورده شود که ابوطالب عبدالله بن ابی زید الطیب نام داشته است و در اواخر قرن هفتم هجری و اوایل قرن هشتم می زیسته است. وی که مدتها، نسخه اساس طبع این کتاب را - که اکنون متعلق به کتابخانه بادلیان اکسفورد است مورخ سنه ۴۷۸ هجری قمری در دست داشته، یادداشتی بدان منضم نموده که اهمیت کتاب و ارزش عملی آن را بخوبی می نمایاند. او می نویسد:

«... این ضعیف، تجربه کرد و، الحق هیچ معالجه خطا نمی افتد ... این ضعیف را بیشتر اوقات در معالجات امراض، رجوع با این کتاب بود ...» (ص پنجاه).

گفته شد که نسخه اساس چاپ این کتاب، در ۴۷۸ قمری نوشته شده است. این نسخه سابقاً از کتابهای فرهاد میرزای معتمدالدوله، پسر عباس میرزای نایب السلطنه بوده است که به دستور او، نسخه را «تعمیر» و «متن و حاشیه» کرده بوده اند و به خطی نوشته شده که در قرنهای سوم و چهارم و پنجم هجری متداول بوده است و ایرانیها، آن را از خط «معقلی» استخراج کرده بودند (یغما، سال سوم، شماره ۱۲). مصحح محترم، همچنین در تصحیح کتاب، از نسخه کتابخانه فاتح در استانبول، نوشته پانصد و ده هجری استفاده کرده است که نخستین بار، پاول هرن (PAUL HORN) آن را در مجله انجمن شرق شناسان آلمانی معرفی کرده بود (Z.D.M.G. BAND 54, 1900) و سپس آدلف فونان در کتابشناسی منابع طب ایرانی (FONAHN, ADOLF; ZUR GUELLEN KUNDE DER PERSISCHEN MEDIZ, LEIPZIG, 1910.)

ص ۳) کاملاً مطابق چاپ اول است؛ جز این که غلطهای چاپی آن تصحیح شده و از این نظر، کار پژوهندگان را آسانتر کرده است.

مطالب کتاب، بجز پیشگفتار، از این قرار است:

مقدمه (ص یک-شش)؛ معرفی مؤلف و کتاب (ص هفت تا شصت و هشت) که در بردارنده شرح احوال مؤلف، مقام علمی مؤلف و ارزش کتاب (ص هفت)، اختصاصات دستوری کتاب (تا صفحه چهل و چهار)، معرفی نسخه ها، همراه با عکس چند صفحه از نسخه اساس و نسخ ممدکار است (تا صفحه شصت و هشت)؛ متن کتاب (ص ۱-۸۱۱). فهرستها: فهرست داروها و خوردنیها (ص ۸۱۵-۸۶۲)؛ فهرست لغات و ترکیبات (قابل ملاحظه، ص ۸۶۳-۹۱۱) و فهرست عام اعلام (ص ۹۱۲-۹۱۴).

بدرستی معلوم نیست که ابوبکر اخوینی، کتاب خود را در چه سالی تألیف کرده است. استاد بزرگ دورانهای اخیر - مجتبی مینوی - که نخستین بار مقاله ای جامع و عالمانه در باب نسخه ای گران ارز از این کتاب نوشته و اهمیت آن را شناسانده است (یغما، سال سوم، شماره ۱۲) تاریخ تقریبی تألیف کتاب را، چند سالی پیش از فوت «اخوینی» دانسته است که احتمالاً در حدود سال ۳۷۳ قمری اتفاق افتاده؛ یعنی تألیف هدایة المتعلمین تقریباً همزمان با منظوم ساختن دانشنامه میسری بوده است.

یکی از جهات اهمیت تاریخ تألیف کتاب، آن است که نشان می دهد زبان فارسی، در آن روزگاران به آن حد از عمق و وسعت و آمادگی رسیده بوده است که با آن، کتاب پزشکی می نوشته اند. از طرف دیگر، امروزه ارزش این کتاب و نظایر آن، فقط از نظرگاه تاریخ پزشکی نیست؛ بلکه برای مطالعه در تاریخ تحوّل و تطوّر نثر فارسی، بویژه نثر علمی به فارسی ماوراءالنهری، نیز دارای ارزشمندی بسیار است؛ از دیدگاه صرف و نحو و رسم الخط فارسی هم شایان دقت و توجه است.

نویسنده کتاب، شاگرد ابوالقاسم مقانعی (طاهر بن محمد بن ابراهیم) بوده و وی شاگرد پزشک نام آور ایرانی، محمد زکریای رازی بوده است. بنابراین، مؤلف، از شاگردان و معتقدان مکتب پزشکی رازی است. «اخوینی» برخلاف رسم اهل قلم در آن دوران که کتابها را به نام پادشاهان و فرمانروایان می نوشتند، هدایة المتعلمین را به درخواست و به نام فرزندش، نوشته است؛ تا هم یادگاری از او به جای ماند و هم: «دیگر مردمان را فایده بود.» (ص ۱۴).

که اختصاص به شناساندن چهارصد و هشت کتاب فارسی طبّی - اعمّ از خطّی و چاپی - دارد؛ با تفصیل بیشتر درباره آن سخن گفته است.

نسخه خطّی سومی که از آن در تصحیح استفاده شده، نسخه ای است متعلّق به کتابخانه ملک، در تهران، که در اوایل قرن ششم هجری کتابت شده است.

بر روی هم، در تصحیح این کتاب، تا آنجا که در امکان بوده است، همه نکته های لازم مراعات گردیده است و خصوصاً مصحح محترم در توضیح اختصاصات دستوری کتاب، دقتی بی اندازه به کار برده است و ظاهراً هیچ نکته مهمّی را از قلم نینداخته است؛ جز اینکه، جا داشت در باب «جمله بندی» و ویژگیهای نحوی کتاب، عنایت بیشتری می شد.

به هر حال، تصحیح هدایة المتعلّمین از جمله کارهای ارزنده و انگشت شماری است که تاکنون در زمینه «نقد علمی متون» انجام شده است. چه، مصحح، اساس کار خود را بر مندرجات نسخ نهاده و از تصحیحات «شدّ سنایی» و «تفاضل» و «اجتهاد مقابل نصّ» - که شیوه ناخوش بعضی از چاپ کنندگان متون قدیم است - بکلی دوری کرده است و هر جا، به نکته دشواری برخورد، فروتنانه آن را باز نموده است که این امر، باعث جلب اعتماد خواننده کتاب می گردد.

از آنجا که این کتاب به فارسی ماوراءالنهری نوشته شده است و لغات و اصطلاحات خاصّی در آن به کار گرفته شده و از دیدگاه نحو فارسی نیز - برای تدوین دستور تاریخی - شایان بسی بررسیهاست؛ بی گمان، برای شرح و توضیح آن باید از فرهنگهای یک زبانی یا دوزبانی (عربی - فارسی) و منابعی استفاده شود که در همان سرزمین و تقریباً همان دوران، تألیف و تصنیف شده است؛ مانند: صحیفة العکراء و مقاصد اللغة و تکملة الاصناف و یا ...

اینک، پس از اشاره هایی کوتاه به اهمیت کتاب از دیدگاههای گوناگون، به توضیح و شرح چند نکته از ابهاماتی پرداخته می شود که با علامت سؤال نشان داده شده است، و یا به طور کلی درخور توجه است.

ناگفته نماند که باید دست کم، دو سه برابر حجم چنین متنی را، با سود جستن از متنهای معتبر، بر آن توضیح و شرح افزود تا فرزندان این روزگار را مفید افتد.

- کلمه «آوزه» (ص ۱۵۹) در تکملة الاصناف، تألیف علی بن محمد الادیب الکرّمینی (اسلام آباد، ۱۳۶۳ ش) چنین آمده است (به ترتیب صفحات ۸ و ۳۳۹):

«الأَوْقَةُ: آوزه، مثل الغدیر» و: «الکفیض: آوزه.» و در

السّامی فی الاسامی (چاپ عکسی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ص ۴۸۲) به شکل «آب زه» ضبط شده است.

- «افز غنج» (ص ۴۶۴ متن و حاشیه) که ظاهراً معادل است با «الکشوٹ» و «الکشوٹا» در تازی، و مترادف دیگر آن در فارسی ماوراءالنهری «فزغند» است؛ جز از «هدایة المتعلّمین» در بعضی از منابع، مانند لسان التّنزیل (به کوشش دکتر محقق) و تکملة الاصناف، صفحه های ۳۳۹، ۳۶۵ ... نیز به کار رفته است.

- «اکال» (ص ۵۲۹) به تشدید حرف «ک» از ماده «اکل» تازی است: الآبئیه (دانشگاه تهران، ص ۱۴۱ و ۱۷۵) و فرهنگ داروها و واژه های دشوارالابئیه، تألیف و تحقیق دکتر منوچهر امیری (از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران)، ذیل «اکال» دیده شود.

- «اندم» (ص ۷۶۲)؛ مؤلف تکملة الاصناف نوشته است (ص ۴۷۹)؛ «الکومد: اندم، کی هیچ باذ نرود.» و: «یوم ومد: روزی اندم ناک، کی هیچ باذ نرود.»

- «بادپیچ» (ص ۳۸۹)؛ در باب این کلمه، بسیار سخن گفته اند و بعضی از استادان روزگار ما - از جمله مرحوم استاد سعید نفیسی در «یادنامه پور داود» (ص ۲۲۰-۲۲۱) استدلال کرده اند که صورت درست این کلمه «بادپیچ» است؛ همان گونه که غالب مراجع موجود و شناخته نیز، کلمه را به همان صورتی ضبط کرده اند که استاد نفیسی درست دانسته است.

از مقایسه صورتهای گوناگون این کلمه در پیرهان قاطع (ص ۲۰۸، ۲۱۹ و ۲۲۰، چاپ دکتر محمد معین) با مآخذی معتبر که در «فرارود» و «خراسان بزرگ» تألیف شده است، چنین نتیجه گرفته می شود که شکل درست کلمه، جز «بادپیچ/بازپیچ» نتواند بود. در این باره می توان به کتابهای زیر مراجعه کرد: السّامی فی الاسامی (چاپ عکسی، ص ۷۲)؛ فهرست السّامی فی الاسامی، از دکتر محمد دبیرسیاقی (ص ۴۵، متن و حاشیه)؛ الالبانه (ضمیمه فهرست السّامی فی الاسامی، ص ۱۰ و ۳۱)؛ مجموعه القُرس، دکتر عزیزالله جوینی (ص ۳۳)؛ تکملة الاصناف (چاپ تصویری، اسلام آباد، ۱۳۶۳ ش، ص ۵، ۱۲۷ و ...)

«با غره» (ص ۶۰۷) در تکملة الاصناف (ص ۲۰۸) آمده است: «السّلعَةُ: ... دامغول، یعنی نانغد که در زیر استخوان زنج پدید آید و جزوی. «در حاشیه، با خط کاتب نسخه (ظاهراً)، در کنار «دامغول» نوشته آمده است: «یعنی با غره».

- «برنگانچه» (ص ۸۰) و «پنگاچه» (ص ۸۰) و «پریگانچه»

- «خم» (ص ۶۶۱)؛ خم را مؤلف تکملة الاصناف، معادل «الهلوق» تازی گرفته و چنین توضیح داده است (ص ۴۹۳):
«الهلوق: خم بینی جن خشک شود.»

«خنبة» (ص ۲۷۸)؛ این کلمه در صفحه ۲۷۱ به صورت «خنب» و در حاشیه همان صفحه، به شکل «خبه» ضبط شده است. شکل درست و کامل آن «خنبة» است که از استعمال آن در تکملة الاصناف فهمیده می‌شود. در صفحه ۱۴۲ تکملة الاصناف آمده است: «الکرمص: خنبه، خشک چشم.» نیز در صفحه ۳۲۳ همان کتاب به معنی «الغمص» دیده می‌شود.
- «خوردی» (ص ۷۴۱)؛ از جمله مواردی است که در فارسی ماوراءالنهری و گاه خراسانی و سیستانی به جای «خوردنی» به کار می‌رود: تکملة الاصناف (ص ۱۶۳، ۲۹۹، ۳۲۶، ۴۱۸، ۴۳۹ و ...)؛ مقدمه الادب (دانشگاه تهران، ص ۳۴۲ و ۳۴۳)؛ السامی فی الاسامی (چاپ تصویری، بنیاد فرهنگ ایران، ص ۱۷۷، ۲۴۴ و ۲۴۵)؛ مهذب الاسماء (دکتر مصطفوی، ص ۶۲، ۱۵۸، ۲۳۱، ۲۶۱، ۲۶۹، ۳۰۲، ۳۰۳)؛ البلغه (مجتبى مینوی، ص ۹۳، ۹۷، ۱۰۴، ۱۴۱ و ۲۷۳)؛ دیوان ناصر خسرو (به تصحیح مینوی و محقق، دانشگاه تهران، ص ۵۳۲)؛ دیوان سوزنی سمرقندی (۱۳۳۸ ش، ص ۹۱ و ...).

گفتنی است که این کلمه، به صورت «خردیق» معرب شده است و ابوالنجم راجز، شاعر تازی زبان، در قرن دوم هجری گفته است: «و هات بر انتخذ خردیقاً.» (المعرب، جوالیقی، چاپ افست، ص ۱۲۸).

- «خون شاوشاو»/ خون شاو (ص ۲۷۴)؛ نگاه کنید به: تکملة الاصناف (ص ۱۲۲، ۲۳۴، ۳۰۹، ۳۳۱).

- «خوش ناک» (ص ۱۶۱ ح)؛ علی الظاهر «خوش خاک» درست تواند بود.

- «زخیدن» (ص ۴۱۱)؛ در تکملة الاصناف آمده است (به ترتیب، ص ۱۶۶، ۴۶۱، ۴۶۷):

- «الزخیر... زخیدن مرد.» و: «التحیط: بانگ زخیدن مرد.» و: «الانحام: ... زخنده.» مولوی در دیوان شمس (به کوشش فروزانفر، ج ۶، بیت ۳۲۰۴۶) «زخیدن» را به معنایی غیر از معنی ما نحن فیه به کار برده است.

- «زغار» (ص ۱۶۰)؛ به معنی گل و خاک است. در این باره بنگرید به: چهار مقاله، نظامی عروضی، به تصحیح دکتر محمد معین، ص ۱۴، ۹۵ و نیز تعلیقات.

- «زومره» (ص ۶۱۵)؛ بنگرید به: تفسیر نسفی، به تصحیح عزیزالله جوینی (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران،

(ص ۸۲)، صورتهایی از «پنگانچه» است (پنگان/ فنجان) کلمه یونانی) + چه (پسوند تصغیر). در باب افزوده شدن حرف «ر» به بعضی از کلمه‌ها که شاهد فراوان دارد. به پژوهش آقای عبدالرحمن عمادی در «محیط ادب» (جشن نامه محیط طباطبائی) رجوع شود. «جاور شیر» (ص ۴۳۴ و ۵۵۷ ح) نیز، از همین نوع است.

اما، افکندن صامت دندانی - خیشومی «ن» از کلمه، در بعضی از حوزه‌های ادبی رواج داشته است: گمان مندی/ گمانندی (مهذب الاسماء، به کوشش: دکتر مصطفوی، ص ۳۴۱)؛ و: بنجشک/ بجشک (ترجمه تفسیر طبری، به کوشش حبیب یغمایی، ص ۴۹۵)؛ زمین رزمی (ترجمه تفسیر طبری، ص ۶۹۹) و ...

- «جنجک» (ص ۵۹۹)؛ املائی درست این کلمه، به همین گونه است که در هدایة المتعلمین و تکملة الاصناف (چاپ تصویری، ص ۹۳، ۱۴۹، ۲۲۸ و ...) آمده است. بنابراین «خنجک» که در بیشتر مآخذ ضبط گردیده، درست نتواند بود.

- «جغزواره» (ص ۵۶۶)؛ این کلمه در تکملة الاصناف، صفحه ۴۱ و ۲۷۲ و ۳۰۲ و ... به شکل «جغزراوه» ضبط گردیده است.

- «جکوده/ جکود» (ص ۴۲) در فرهنگ عربی به فارسی تکملة الاصناف می‌خوانیم (ص ۲۰ و ۴۲۴) به ترتیب: اکبرطیل: جکود و: «المعول: جکود سنگ بر». بنابراین «جکوده/ جکود» برابری است از برای «چکش» و گاه «فأس» تازی.

«چربوش/ چربش» (ص ۶۲۱)؛ در فارسی و زارودی و خراسانی، به جای «چربو» (= چربی)، گاهی «چربش» به کار می‌رود. رجوع شود به:

الابنیه (به تصحیح احمد بهمنیار، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۸۹، ۹۰، ۲۹۱)؛ تکملة الاصناف (ص ۱۱۵، ۱۴۵ و ۴۸۰)؛ ترجمه تقویم الصحه (به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران، ۱۳۵۰، ص ۴۴، ۵۱، ۶۳ ح، ۸۰، ۸۱، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۵)؛ المصادر (به کوشش تقی بینش، ج ۲، ص ۲۰۶، ۳۴۶ و ۶۸۲)؛ فرهنگ مصادر اللغة (چاپ دکتر جوینی، ص ۲۴، ۱۱۵، ۱۴۵، ۳۶۷، ۳۹۱ و ۵۱۹)؛ الکبلغه (به کوشش مینوی، ص ۱۴۱)؛ المستخلص (به تصحیح دکتر درخشان، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۵، ص ۱۱۷) و ...؛ که برای پرهیز از درازنویسی، به همین چند شاهد بسنده می‌شود.

۱۳۵۴ ش)، ج ۲، ص ۵۴۴؛ و تکملة الاصناف، ص ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۷۰، ۴۶۶ و ۴۷۳.

- «شاسب» (ص ۱۵۶)؛ مؤلف تکملة الاصناف آورده است (ص ۶۹): «الْحَبَّارِيُّ: شاسب». نیز صفحات: ۹۱، ۹۳، ۵۰۰ و ...

«شافیدن» (ص ۲۴۸ ح)؛ این کلمه به همین صورت که در حاشیه ضبط گردیده است، درست است. اما چون کم، به کار برده شده است، غالب فرهنگ نویسان، در باب وجه صحیح آن دچار اشتباه شده اند.

از جمله «عبدالحسین نوشین» در واژه نامک (تهران: ۱۳۵۳ ش) شکل درست کلمه را «بافیدن» نوشته است و در اثبات مدّعی خود، به استدلالی ناموجه، متوسّل گردیده است. همگان می دانند که واژه نامک بهترین فرهنگی است که تا کنون، برای لغات و اصطلاحات شاهنامه فردوسی تألیف شده است. این کتاب که نتیجه سالها تحقیق و مطالعه مؤلف آن درباره اثر خامه بی نظیر فردوسی طوسی است، البته خالی از زلل و اشتباه نیست - و کیست که کتابی بنویسد و در آن دچار خطا نشود؟ - خاصّه، که زمینه کار «لغت نویسی» باشد.

باری، نوشین در «واژه نامک» (ص ۶۵) می نویسد: واژه «بافیدن» را عبد القادر [بغدادی] «شافیدن» می آورد: «شافیدن: سور چمک و لغزیدن معنا سته در» و همین بیت شاهنامه را به این شکل نقل می کند:

«بر آشفست بر خویشتن چون پلنگ
ز شافیدن پای آمدش ننگ»
«شافیدن» در فرهنگهای معتبر (لغت فرس، صحاح، جهانگیری، رشیدی، برهان) نیامده است. فقط در فرهنگ وولفرس «شافیدن» از فرهنگ (فارسی-ترکی) شعوری، با این بیت یاوه و بی معنی از ابوالمعالی (؟) نقل شده است: شافیدن (لغزیدن) ...

این اشتباه به فهرست «ولف» نیز راه یافته است. در آن فهرست واژه بافیدن نیامده و به جای آن در حرف «ش» شافیدن به معنی لغزیدن (SHAFIDAN AUSGLEITEN) آمده و به همین بیت از لغت شهنامه عبد القادر و شاهنامه اشاره شده است.

ظاهراً، وی بر این عقیده بوده است که همه لغات و اصطلاحات فارسی در «فرنگهای معتبر» آمده است؛ که این نظر، البته خطایی فاحش است؛ چه، قریب چند هزار لغت و اصطلاح در کتابهای فارسی، متعلّق به حوزه های ادبی گوناگون، به کار رفته است که هیچ یک از لغت نویسان، - حتی دهخدا و معین - آنها را ثبت و ضبط نکرده اند ...

مؤلف تکملة الاصناف می نویسد (ص ۴ و ۲۹۴): «ناقة أمون: که ایمن باشند از سستی وی در رفتن و شافیدن» و نیز: «الْعَثُورُ: شافنده». همچنین به «لسان التنزیل»، به تصحیح دکتر محقق، (ص ۱۹۰) نگریسته شود.

«شملاغ» (ص ۱۵۷) مقایسه گردد با تکملة الاصناف، ص ۲۳۳ و ۳۸۰.

«طور طوج» ص ۲۶۲: در فارسی میانه به شکل «تسوک» (TASUK) بوده است و در فارسی نو، به صورتهای گوناگون به کار رفته است. (بنگرید به: مالک و زارع در ایران، ترجمه دکتر منوچهر امیری، ص ۷۵۵).

«غریفج» (ص ۳۴۶) نگاه کنید به تفسیر نسفی، به همت عزیز الله جوینی، ج ۱، ص ۳۶۶، ۳۶۷، ۴۲۲؛ تکملة الاصناف، صفحات ۳۵، ۴۱، ۴۲، ۷۰، ۷۸، ۸۹، ۲۷۹، ۴۰۸ و ...؛ لسان التنزیل، به کوشش مهدی محقق، ص ۱۴۰ و ۱۴۸ (= غریفج)؛ المستخلص مهدی درخشان، (انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۵، ص ۱۰۹).

«غناسیدن» (ص ۲۵۵) معادل است با «فخیج» در تازی بنگرید به (تکملة الاصناف، ص ۳۳۰).

«فدرنجک» (ص ۲۴۹). در این باره، بنگرید به: تکملة الاصناف، ص ۲۰ ح و ۳۶۶؛ نیز برای مترادف دیگر آن - سکاچه - بنگرید به همان کتاب، ص ۲۴۸، ۲۵۴ و ۷۸۱ و مقدمه الادب، (انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۱۶).

«فرخواک» (ص ۲۳۷): مؤلف تکملة الاصناف می نویسد (ص ۲۳۷): «الشرح: یک پاره گوشت فرخواک.»

«فُرغول» (- کاری) (ص ۱۱۷) رجوع شود به: «تفسیر پاک» (تهران، چاپ تصویری، ۱۳۴۴، ص ۱۱)؛ لغت فرس (به کوشش مجتبیای و صادقی، ص ۱۷۶)؛ گرشاسب نامه، حبیب یغمائی، ص ۳۹۱ و ...

«کُناه» (ص ۳۱ = کهنانه) در بعضی از متون قدیم به کار رفته است؛ از آن جمله نگاه کنید به: تکملة الاصناف، ص ۳۲، ۷۷، ۱۳۷، ۱۹۴، ۳۰۴، ۳۱۱، ۳۴۷، ۳۵۶؛ تفسیر نسفی (به تصحیح دکتر جوینی)، ج ۱، ص ۳۴۱ و ج ۲ ص ۷۲۷؛ مجله «یغما» (سال بیست و دوم، ضمیمه شماره ۸)، ص ۶؛ مجله «راهنمای کتاب»، (سال ۱۲، ش ۱۱-۱۲) و ...

«کندشک» (ص ۱۵۷ = گنجشک): مقایسه شود با تکملة الاصناف، ص ۲۲۱، ۲۳۹، ۲۵۲ و ...

۴۰۹) و «ستیح» (ص ۷۳۲) و یا «آبزن» (ص ۱۷۶) بیشتر بررسی شود.

با اینهمه، در پایان این یادداشت، به ناگزیر، نکته ای گفتنی است و آن، این است که مصحح محترم در صفحه بیست و سه مقدمه - معرفی مؤلف و کتاب - در باب «اولی تر» نوشته است: «با آنکه کلمه «اولی» افعال تفضیلی است و بی افزودن «تر» علامت صفت تفضیلی فارسی، معنی صفت تفضیلی را بیان می کند، در کتاب «هدایه» در دو مورد این کلمه به شکل «اولی تر» استعمال شده است. البته بعضی از فصحای فارسی زبان نیز در قرنها بعد کلمه «اولیتر» را به کار برده اند ولی دو شاهد فوق در ردیف قدیمی ترین موارد استعمال این کلمه در آثار مکتوب زبان فارسی قرار دارد.»

باید بر گفته مصحح کتاب افزود که فصحا و بلغای زبان فارسی - که غالباً در زبان و ادبیات عربی هم استاد بوده اند و سخنان و گفته های فصیح و بلیغ آنها، بر غنای گنجینه ادبیات تازی، بسیار افزوده است - همه وقت رعایت اصل مهم استقلال زبان فارسی را مد نظر داشته اند و هیچگاه قواعد صرف و نحو عربی را بر کلمات و جمله های فارسی حاکم نساخته اند.

از جمله این موارد «اولی تر» و «اولی ترین» است بنگرید به: مجله «رشد»، آموزش ادب فارسی (سال هفتم، تابستان - پاییز ۷۱، شماره مسلسل ۲۹ - ۳۰)، ص ۷۴ و ما بعد.

هر کس که مقدمات صرف زبان تازی را آموخته باشد؛ می داند که کلمه «اولی» (OWLĀ) در عربی، صیغه افعال التفضیل است از «ولی، یلی» که «مثال و اوی» و «لقیف مفروق» خوانده می شود. به معنی: صواب تر، سزاوارتر؛ از این رو، علی الظاهر، افزودن پسوند «تر» و «ترین» به آن نادرست می نماید.

اما زبان فارسی، قواعد مخصوص به خود دارد و کلمات «دخیل» نیز محکوم قواعد فارسی هستند. حتی در بعض موارد - مانند: مانحن فیه - در بعضی از نسخ خطی، در زیر لام اولی، کسره منحرف می گذاشته اند و تلفظ کلمه را تغییر می داده اند تا از صورت «افعل التفضیل» عربی بودن هم، خارج گردد. برای نمونه، بنگرید به: کلیله و دمنه، به کوشش مجتبی مینوی، ص ۲۸۳ ح و ۳۷۱ ح. ظاهراً، کهن ترین متن فارسی - پیش از هدایه المتعلمین - که «اولی تر» در آن به کار رفته است؛ ترجمه تفسیر طبری است (به همت حبیب یغمائی، از سلسله انتشارات دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۱۲۸ و ج ۲، ص ۳۷۸) که دست کم، بیست سالی قبل از کتاب «اخوینی» نوشته شده است.

«گرنج / گرینج» (ص ۱۵۶ ح): حرف اول این کلمه، «کاف فارسی» است، نه کاف تازی؛ بنابراین می بایست در ذیل «گ» ضبط می شد. در فارسی ماوراءالنهری عموماً به جای «برنج» به کار می رود. بنگرید به: تکلمه الاصناف، ص ۵ و ۱۴۰ و نیز «هرمزدنامه» به کوشش ابراهیم پور داود (تهران: ۱۳۳۱، گفتار در باب برنج، ص ۳۶ و ما بعد؛ و سندبادنامه (انتشارات آتش)، صفحه ۲۹۰، ۲۹۱ و ...

«مرغنده» (ص ۳۰۳): برابر است با «الْبُرَّةُ» در تازی؛ به تکلمه الاصناف، صفحات ۲۵، ۸۰، ۸۹، ۱۲۶ و ... رجوع نمایید.

«موری»: در صفحه ۹۰۵ - فهرست لغات و ترکیبات - «موری» به نقل از نسخه «ف» به معنی «مهره» آورده شده است، که بی شک نادرست است؛ زیرا نه «موری» چنین معنی و مفهومی دارد و نه در کتاب هدایه المتعلمین به چنین معنایی به کار رفته است. «موری» از کلمات خاص «وَرارودی» است. در تکلمه الاصناف آمده است (به ترتیب صفحات ۵، ۱۳ و ۱۳۹): «الْأَرْدَبَةُ: موری» و: «الْبُرَيْخُ: موری» و «الرَّاقُودُ: موری» پس، به معنی «مهره» نتواند بود.

«ناز» (ص ۸۴): در بعضی از متنهای دیرینه روز، به کار رفته است؛ مثلاً: بخشی از تفسیری کهن، به تصحیح محمد روشن (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران)، ص ۱۲؛ دیوان فرخی، ص ۲۲؛ دیوان سنائی، ص ۱۰۹۹ ملاحظه گردد.

«ویراستن» (ص ۵۵۲): این کلمه را نباید با «ویراستن» که امروزه معادل TO EDIT انگلیسی و ZU HERAUSGEBEN آلمانی به کار می رود، اشتباه کرد؛ زیرا این یکی، بر طبق قاعده می بایست به صورت «گراشتن» به فارسی نو، در می آمد؛ نه، به شکل اصل پهلوی آن.

«هربو» (ص ۷۷۰): برابر است با «الْحَبَقُ» در عربی. رجوع شود به: تکلمه الاصناف، ص ۷۷ و ۳۲۹. اثیر اخسیکتی نیز گفته است (امثال و حکم، دهخدا، ج ۱، ص ۲۰۵):

«اگرچه هربو، چون ضیمران بود در شکل کجا توان شبه ضیمران به هربو کرد»

*

با آنکه از ابتدا، قصد بر این بود که این یادداشت کوتاه و مختصر باشد؛ اهمیت موضوع و کتاب، باعث طولانی شدن نوشته گردید؛ اگرچه ممکن نشد که در باب واژه هایی همچون «اندخیدن» (ص ۵۱۷) و «سرکا» (ص ۲۱۱) و «آلج» (ص

